

مظفر طاهری (عکاسباشی) در گفت‌وگو با استقامت مطرح کرد:

من عاشق و مدیون کرمان هستم

رحیم بنی‌اسد آزاد

ماه گذشته مظفر طاهری از عکاسی کرمان خداحافظی کرد. خبرش را که شنیدم تعجب کردم، با آن همه شور و هیجان برای عکاسی چرا باید خداحافظی کند؟ داستان را که فهمیدم، تمام شور و هیجان با آن شوق چشمانش هنگام عکاسی یادم آمد. شوری که در خاطر کسانی که عکاس نیستند و هیچ عکاسی را نمی‌شناسند مانده و می‌ماند، و این را به چشم در اطرافیان دیدم و همین خصوصیت او را خاص کرده است. خواستم از زبان خودش بشنوم که چه شد؟ گلایه‌ها و حرف‌هایش را که جنس ادعا داشت را گوش دادم، چیزی که به قول خودش اولین بار و به عمد می‌گفت تا همه بدانند که او چه کرده است. در خلال گفت‌وگو فهمیدم پنجاه سال است که عکاسی میکند و سال آینده جشن پنجاهمین سال عکاسی‌اش است. اما او طاهری همیشه نبود و انگار می‌خواست به پهنای تمام این پنجاه سال فریاد بزند که من عکاسم، عکاسباشی‌ام.

در ادامه گفت‌وگو من را با او می‌خوانید.

چی شد که مظفر طاهری که همیشه برای عکاسی آماده و همه جا حاضر است از عکاسی کرمان خداحافظی کرد چه اتفاقی افتاد که به اینجا رسید؟

من الان سیزده سال است از کرمان رفتم؛ مطمئناً ظرف این سیزده سال خیلی‌ها عکاس شدند و این‌ها مطمئناً شاید شناختی از من نداشته باشند من از قدیم اصلاً اهل ادعا و منم نکردن نبودم، یعنی حتی همه می‌دانند روی لفظ استاد من چندر حساسم و اصلاً دوست ندارم با این لفظ صدایم کنند، چون همیشه می‌گویم زمانی که من این لفظ را باور کنم زمان خاتمه کار من است، به همین خاطر من هیچ وقت منم نکردم ولی امشب که داریم باهم صحبت می‌کنیم، می‌خواهم منم بکنم و آنهايي که نصبت می‌دانند بدانند.

من چندتا از کارایی که برای اولین دفعه در کرمان انجام دادم می‌گویم که بدانند در چه سال‌هایی که شاید خیلی از عکاس‌هایی که الان عکاس شدند و من با احترام راجع به آنها صحبت می‌کنم هنوز به دنیا نیامده بودند من این کارها را انجام دادم.

هفته آینده که سال ۱۴۰۴ شروع می‌شود، دقیقاً پنجاه سال از شروع عکاسی من می‌گذرد، یعنی من دقیقاً فروردین سال ۵۴ شروع کردم به عکاسی و شروع کردن به عکاسی من فرق دارد با آن که بگویم من دوربین دست گرفتم. زمانی که دوربین دست گرفتم همان لحظه شروع به عکاسی بیرون از خانه کردم. به این خاطر می‌گویم ۵۰ سال، یعنی من اولین عکاس‌هایی که گرفتم مثلاً بیمارستان نوریه و مسجد جامع بود. از سال پنجاه و شش عکاسی آماتور را شروع کردم که حرفه‌ای‌تر شدم.

من از سال پنجاه و هشت عکاسی را به شکل حرفه‌ای شروع کردم؛ یعنی زمانی که بیست و یک ساله بودم از عکاسی به شکل حرفه‌ای، به معنای پول در آوردن در آمد داشتم و اول هم عکاس روزنامه اطلاعات بودم و بعد عکاس آزاد شدم. سال ۶۸ بعد از ده سال عکاسی حاصل ده سال کارم را در موزه صنعتی به نمایش گذاشتم که این اولین نمایشگاه انفرادی عکس کرمان بود با صد عکس؛ تا آن موقع سنگ نمایشگاه انفرادی نگذاشته بودم و داستان هم داشت که من به چه سختی گذاشتم. دو سال قبل از این در جشنواره سینما جوان در کرمان در بخش ویژه آن برگزیده شدم، سال شصت و شش من توانستم در بخش حرفه‌ای سینما جوان در جشنواره سراسری عکس بدهم. زمانی که در بخش حرفه‌ای در تهران عکس دادم خیلی از کسانی که الان جزو عکاسان درجه یک ایران هستند، در بخش جوان شرکت کرده بودند، از جمله مسعود زنده روح. دو دوره در بخش حرفه‌ای سینما جوان استانی برگزیده بودم. در جشنواره بین‌المللی عکس کودک و نوجوان شرکت کردم؛ در اولین دوره نمایشگاه بین‌المللی دوسالانه عکس ایران

که سال ۱۳۷۳ بود یکی از عکس‌هایم در بخش خلاق برگزیده شد. دو سال قبلش در نمایشگاه بزرگ عکاسی مرکز توسعه صادرات ایران لوح سیمین و دیپلم افتخار و تقدیر گرفتم. بعد از این در نمایشگاه‌های مختلف شرکت کردم و جایزه‌های مختلفی گرفتم. در دومین دوره جشنواره هنرهای تجسمی فجر که بین‌المللی بود توانستم تویای زرین و دیپلم افتخار بگیرم و بعد از آن همان سال یکی از عکس‌هایم در موزه هنرهای معاصر تهران، بخش اساتید هنر به نمایش درآمد.

بعد در نمایشگاه‌های جمعی مختلفی شرکت کردم و در پنج نمایشگاه سالگرد افتتاح خانه عکاسان ایران شرکت داشتم. در چهار دوره جشن تصویر سال عکس‌هایم انتخاب شد که نمی‌دانم امسال عکس از کرمان انتخاب شد یا نشد. در دو دوره نمایشگاه هنرمندان عضو موسسه هنرمندان پیشکسوت عکس داشتم.

از سال ۷۸ پانزده سال در دانشگاه کرمان تدریس کردم. بعد آمدم تهران و چند سال در دانشگاه بین‌المللی قزوین تدریس کردم. بعد در دانشگاه بین‌المللی سوره چون درجه یک هنری گرفته‌بودم و معادل دکترا بود به عنوان استادیار یعنی معادل توانستم تدریس کنم. من من دارم می‌کنم این من را مخصوصاً دارم می‌گویم چون نزدیک پنجاه سال هیچ وقت من نگفتم. چون حس می‌کنم هرآن کس که از دیده رود، از دل هم می‌رود!

یکی از مهم‌ترین چیزایی که دارم جدا از این‌که عضو اصلی انجمن عکاسان ایران هستم، عضو اصلی انجمن عکاسان میراث فرهنگی هم هستم. عضو همین موسسه هنرمندان پیشکسوت هستم، عضو دائم موسسه اعتباری هنر با نشان درجه یک هستم. عضو سازمان بین‌المللی عکاسان آزاد آمریکا از سال ۱۹۹۰ یعنی ۱۳۶۸ به عنوان عضو دائم هستم که الان به عنوان عضو پروفشنال این انجمن هستم. به بقیه چیزها دیگر کار ندارم، من با یک چنین سابقه‌ای آمدم و احساس می‌کردم که یک دینی به کرمان دارم. در هر حال بیشتر این‌ها در کرمان اتفاق افتاده بود و من عاشق کرمان هستم و دین به کرمان دارم.

در سال ۱۳۹۳ خواستم یک ورکشاپ در کرمان بگذارم با عنوان ۱۳۳ روز با مظفرخان عکاسباشی؛ که به خاطر یک سری مسایلی که پیش آمد، نتوانستم این ورکشاپ را بگذارم و به حالت قهر از کرمان رفتم و در تهران فعالیت‌ام را شروع کردم و این یک چیزی روی دلم بود که چرا برگزار نشد. اصلاً نمی‌خواهم زیاد درباره‌اش صحبت کنم، در بخشی شاید مقصر من بودم، می‌گفتم کاش هرجوری که بود آن ورکشاپ را برگزار کرده بودم. به خاطر این‌که بعد از ده سال می‌بینم که متأسفانه ما در سطح کشور عکاس جوان شناخته شده‌ای نداریم که کار بکند. عکاسی که من بگویم این ده سال آمده کار کرده و الان در سطح ملی شناخته شده است و در نمایشگاه‌های مختلف شرکت می‌کند.

حداقل من در جریان‌ش نیستم، این برایم خیلی ناراحت‌کننده بود و دلم می‌خواست که همیشه یک کاری بکنم. سال آینده پنجاهمین سال شروع عکاسی من است و شش‌صدمی داشتم سال آینده را بگذارم برای کرمان؛ از فروردین که شروع می‌شود با گذاشتن نمایشگاه و ارتباطی که با بچه‌ها برقرار می‌کنم حرکتی در کرمان مخصوصاً برای جوان‌ها انجام بدهم. بیشتر بکنم جوان‌ها بود که بیایم به آن‌ها بگویم که عکاسی فقط کرمان نیست، باید از کرمان جدا شوند، باید عکس‌های دیگر را ببینند، می‌خواستم بیایم سدی که بین کرمان و بقیه جاهای ایران بخصوص پایتخت هست را بشکنیم. قصدم قطعی بود و حتی داشتم آرشیموم را آماده می‌کردم که نمایشگاه بگذارم، جایش هم مشخص بود، بعد از آن جلسه که این اتفاق افتاد بگذارید بگویم چه شد. در نهمین جشنواره هفته فیلم عکس سینمای جوان بود، بهترین جایی بود که می‌توانستم جوان‌ها را بسنجم و ببینم در چه مقطعی هستند و بیشتر به خاطر

بود این مظفر طاهری یک‌بار دیگر ده سال پیش هم خداحافظی کرد، دوباره بر می‌گردد. این برای من خیلی سنگین تمام شد. برای این‌که نمی‌دانست که برگشت من چطوری بود. من را مسعود زنده‌روح کرمانی برگرداند. در دومین سالانه عکس کرمان می‌خواستم از من تقدیر کند، ولی من به آن‌ها گفتم اگر اسم من را صدا بزنند از جلسه بیرون می‌روم، من کارم با کرمان تمام است؛ اما در آن جلسه مسعود از من به عنوان یک عمر عکاسی برای کرمان تقدیر کرد و لوح سپاس به من داد و اعلام کرد سال بعد، سالانه عکس استانی را به اسم مظفر طاهری برگزار می‌کند. من با این شرمندگی می‌توانستم از آنجا بروم بیرون؛ من رفتم و لوح گرفتم. این شد که من برگشتم کرمان. سرم را نینداختم پایین برگردم کرمان؛ طی یک مراسم برگشتم. الان من احتیاج به مراسم ندارم، چون تصمیم را خودم گرفتم. یکی دیگر اینکه من الان وقتم را برای تهران تنظیم کردم. پنجاهمین سالم را می‌خواهم در تهران برگزار کنم.

این نگاه شما به هنر نتیجه پنجاه سال عکاسی است که این‌گونه به هنر و هنرمند نگاه می‌کنید؟

من اولین نامه‌ای که از جایی برایم رسید روی آن نوشته بود هنرمند گرامی... باور نمی‌کنید دلم می‌خواست این را به همه نشان دهم و بگویم ببینید به من گفتند هنرمند... این‌قدر لفظ هنرمند برایم ارزش داشت. فکر می‌کردم خیلی گنده شدم، اما رسیدم به جایی که بالاخره فهمیدم که هنر چه هست؛ هنرمند کیست و دیگر خجالت می‌کشیدم به من بگویند هنرمند؛ می‌گفتم چقدر مانده تا هنرمند شوم. تازه فهمیده بودم که هیچی نیستم و هنوزم فکر می‌کنم خیلی مانده، با وجود این‌که درجه یک هنری دارم و در حکم دکترای عکاسی است، ولی کمتر جایی گفتم که درجه یک هنری دارم. اگر بگویم، یعنی دیگر رسیدم به جایی که نمی‌توانم پیشرفت کنم. در حالی که هنوز باید پیشرفت کنم و یاد بگیرم. در دوره دیجیتال و هوش مصنوعی من باید با این‌ها رقابت کنم که از دور خارج نشوم، و کسی که از دور خارج شود، یعنی نفس می‌کشد ولی فسیل شده است، خیلی از هنرمندان پیشکسوت متأسفانه این شکلی شدند.

شما گفتید من می‌خواستم برای جوان‌ها کار کنم؛ مگر عکاسی کرمان فقط این جوان‌ها هستند؟

فقط گفتم که از عکاسی کرمان خداحافظی می‌کنم. بزرگترها خودشان استاد هستند و احتیاجی به من ندارند. دیگر جلسات را شرکت نمی‌کنم. همین الان من با خیلی از جوان‌ها ارتباط دارم، من با این‌ها قهر نکردم با آن‌هایی که به من احتیاج دارند درست در خدمت‌شان هستم، ولی جلساتی که قرار باشد وقت بگذارم و کاری بکنم نمی‌کنم. من الان ۶۶ سال سالم است؛ دوره اعظم زندگی‌ام را گذراندم، باید بنشینم آرشیموم را مرتب کنم. جدای از عکاسی در کار فیلم هم هستم و همین چند وقت پیش یکی از فیلم‌هایم در «خانه اردیبهشت اولاجان»، در هفته فیلم مستندی که داشتند نمایش داده شد. من به قسمت خیلی اعتقاد دارم، حس می‌کنم الان زمانی رسیده که دیگر باید بنشینم کارهایم را بکنم و احساس می‌کنم یک کاری از روی دوشم برداشته شد. احساس می‌کنم دینی که به مردم کرمان داشتم و می‌خواستم ادا کنم، ادا کردم.

خودتان فکر می‌کنید دینتان را ادا کردید و راضی هستید؟

خودتان فکر می‌کنید دینتان را ادا کردید و راضی هستید؟



من دینی که به کرمان دارم هیچ‌وقت ادا نمی‌شود، هیچ وقت نمی‌توانم بگویم دینی که به کرمان دارم ادا کردم، بخاطر این‌که این‌قدر زیاد است نمی‌توانم ادا کنم. حتی عمرم ممکن است کفاف ندهد. زمانی که می‌خواهم کاری انجام دهم ولی مرا پس می‌زنند، آن موقع دیگر آدم احساس می‌کند می‌خواسته ولی نگذاشتند، نتوانسته با قسمت نبوده، دیگران هستند و کار را انجام می‌دهند. ناراحتم. یک کشتی‌گیر و یا فوتبالیست هم بعد از خداحافظی ناراحت می‌شود، ولی می‌گویند در اوج رفتیم. شما فکر می‌کنید در اوج خداحافظی کردید؟ من فکر می‌کنم در اوج خداحافظی کردم. چون که تمام چیزهایی که آرزوی یه عکاس بوده به آن رسیدم.

بعد از پنجاه سال عکاسی فکر می‌کنید به آن چه می‌خواستید رسیدید؟

من بعد از پنجاه سال فکر می‌کنم هر سال به آن چیزی که می‌خواستم رسیدم. سال اول که شروع کردم به آنچه می‌خواستم رسیدم. بعد دیدم نه هنوز ادامه دارد، الان بعد از پنجاه‌سال اگر فکر کنم رسیدم می‌بینم دوباره ادامه دارد. در حال حاضر، چیزی که می‌خواهم به آن برسم ارایه‌ی کارهایم است.

کارهایی که انجام دادید مربوط به کرمان است، بهتر نیست در خود کرمان ارایه شوند؟

فعلاً تصمیم ندارم در کرمان ارایه بدهم، به خاطر این‌که مسئولیتی که برای خودم حس می‌کنم این است که کرمان را به جاهای دیگر معرفی کنم.

مگر قرار نبود در کرمان ارایه شوند؟

قرار بود از فروردین شروع کنم، اما به خاطر اتفاقات، کرمان را حذف کردم و از ذهنم پاکش کردم. هیچ مشخص نیست چه اتفاقی می‌افتد. فعلاً آن را کلا از ذهنم پاک کردم که ذهنم یک جا متمرکز باشد. دیگر اینکه از سال نود و سه تا الان که ده سال می‌گذرد شما فکر کنید اگر من آن ورکشاپ ۱۳۳ روزه را گذاشته بودم، الان کرمان ما این چه شکلی بود؟ اگر سال ۷۴ با انجمن عکاسانی که راه انداختم و همکاری می‌شد الان جو عکاسی کرمان چطور بود؟ الان که خوشبختانه انجام نشده تا من بخوام ادعایی بکنم. این را هم بگویم بازخوردهایی که از این خداحافظی داشتم برایم خیلی ارزش داشت، از یک عده بازخوردهای خیلی خوبی داشتم که مرا خیلی دلگرم کرد، توقعاتی هم داشتم که متأسفانه چیزی که می‌خواستم نشد.

وقتی به پنجاه سال عکاسی و مسیر طی شده نگاه می‌کنید خودتان چه حسی دارید؟

فکر می‌کنم در عرض پنجاه سال هر کاری که در عکاسی می‌خواستم کردم. سعی کردم به بهترین وجهی هم انجامش بدهم. حالا چه برتره و چه عکاسی هنری، در هر دو من کم‌فروشی نکردم. سعی کردم آنچه در توانم است را انجام دهم و با توجه به این‌که همیشه اعتقاد دارم که هر چیزی که پیش می‌آید دست خود آدم نیست، یک نفر دیگر است که راه را جلو پای آدم می‌گذارد و آن راهی که پیش پای من گذاشته شده، می‌بایست درست انجام بدهم. خوشبختانه خدا را شکر در طی پنجاه‌سال از نظر هنری هم کاری را می‌خواستم انجام دادم. از نظر خانوادگی هم شکر؛ خدا همه چیز بهم داده، از نظر دوستی به دوستان همیشه افتخار کردم، از هیچ‌کس دل مکنر نیستم. حتی از این جوان‌ها هم دل مکنر نیستم. خودم به شخصه از هیچ کس کدورتی ندارم فکر می‌کنم کاری هم نکردم که کسی کدورتی از من داشته باشد.